

"United States" Use of Drones in the War on Terror from the Perspective of Jus ad Bellum and Jus in Bello

Aghil Mohammadi

Assistant Professor in International Law, Department of Public & International Law,
School of Law & Political Sciences, Shiraz University. Shiraz, Iran.
aghilmohammadi@shirazu.ac.ir & mohammadiaghil10@yahoo.com

Abstract

The widespread use of drones by the United States to fight al-Qaeda and Taliban terrorist groups in countries such as Afghanistan, Pakistan and Yemen after the September 11, 2001 terrorist attacks quickly challenged the legitimacy of targeted killings by drones in the light of international law. The military and the "CIA" believe that the use of drones is in line with the war on terrorism and in the framework of international humanitarian law. So, this article based on a descriptive-analytical approach answers the question, to "what extent is the United States' targeted killings by drones in line with the Jus ad Bellum Jus in Bello?" This article examines important issues such as the identity and status of those targeted and the legality of their killings in terms Jus ad Bellum Jus in Bello and concludes that using drones in the form of Right of self-defense is unacceptable and US actions has violated certain principles of international humanitarian law such as the principle of distinction, proportionality, military necessity, precautions in attack and humanity. Targeted killing in cases where there are no serious and imminent threats, is also in violation of international human rights law.

Keywords: *Drones, Terrorism, Targeted killing, Jus ad Bellum, Jus in Bello*

استفاده آمریکا از هواپیماهای بدون سرنشین در جنگ با تروریسم از منظر حقوق بر جنگ و حقوق در جنگ^۱

عقيل محمدی

استاديار حقوق بين الملل، گروه حقوق عمومي و بين الملل، دانشكده حقوق و علوم سياسي، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران
Mohammadiaghil10@yahoo.com & aghilmohammadi@shirazu.ac.ir

چکیده

استفاده گسترده آمریکا از هواپیماهای بدون سرنشین برای مبارزه با گروهک‌های تروریستی القاعده و طالبان در کشورهای هم‌چون افغانستان، پاکستان و یمن بعد از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به سرعت چالش مشروعیت ارتکاب قتل هدفمند از طریق این هواپیماها را از منظر حقوق بین‌الملل مطرح کرد. نیروهای ارتش و سازمان «سیا»، استفاده از این جنگ‌افزار را به‌منظور جنگ علیه تروریسم و در چهارچوب حقوق بین‌الملل بشردوستانه دانسته‌اند. مقاله پیش‌رو بر پایه روشی توصیفی - تحلیلی به این پرسش پاسخ می‌دهد که «اقدام آمریکا در قتل هدفمند از استفاده از هواپیماهای بدون سرنشین تا چه میزان منطبق با قواعد حقوق بر جنگ و حقوق در جنگ می‌باشد؟». این مقاله به بررسی موضوعات مهمی همچون هویت و وضعیت افراد مورد هدف و حمله این هواپیماها و نیز قانونی بودن کشتار این افراد از منظر حقوق بر جنگ و حقوق در جنگ پرداخته است و نتیجه گرفته که استفاده از این جنگ‌افزار در قالب دفاع مشروع قابل پذیرش نیست و این کشور اصول حقوق بین‌الملل بشردوستانه؛ نظیر تفکیک، تناسب، ضرورت نظامی، احتیاط در حمله و انسانیت را نقض نموده است. همچنین ارتکاب قتل هدفمند با این هواپیماها در مواردی که هیچ تهدید جدی و قریب‌الوقوعی وجود ندارد، منطبق با حقوق بین‌الملل بشر نیست.

واژه‌های کلیدی: هواپیمای بدون سرنشین، تروریسم، قتل هدفمند، حقوق بر جنگ، حقوق در جنگ

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۱۲ تاریخ بازبینی: ۱۴۰۰/۰۳/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۰۸

فصلنامه سازمان‌های بین‌المللی، سال ۴، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۰، صص ۳۴۰-۳۱۳

۱. این یک مقاله دسترسی آزاد تحت مجوز/licenses/by-nc- CC BY-NC-ND (<http://creativecommons.org/> (nd/4.0/)) است.

مقدمه

نسل اول هواپیماهای بدون سرنشین، تنها برای اهداف نظارتی و انجام برخی مأموریت‌های اطلاعاتی در مخاصمات مسلحانه استفاده می‌شدند. در دو دهه اخیر، دنیا شاهد به‌کارگیری این سیستم نوظهور در برخی کشورها به‌عنوان یک ابزار جنگی حمل‌کننده موشک و برخوردار از نیروی مهلک و مرگ‌بار طی چنین مخاصماتی بوده است. حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ را می‌توان نقطه آغاز استفاده از هواپیماهای بدون سرنشین نسل دوم دانست که آمریکا غالباً از آنها برای کشتار هدفمند مظنونان به فعالیت‌های تروریستی در عراق، پاکستان و سومالی استفاده کرده است. آمریکا از یک‌سو از طریق ارتش خود و از سوی دیگر، آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا معروف به «سیا»^۱، برنامه استفاده از هواپیماهای بدون سرنشین را به‌اجرا درآورده است. در این باره بیان شده است که دولت آمریکا به دو طریق از هواپیماهای بدون سرنشین استفاده می‌کند؛ در مناطقی از افغانستان و پاکستان و یمن که آمریکا آنها را به‌عنوان مناطق جنگی معرفی کرده است، از طریق ارتش عمل می‌کند و نیروهای «القاعده» و «طالبان» را هدف قرار می‌دهد. همچنین برنامه سازمان سیا این است کسانی را که مظنون به انجام فعالیت‌های تروریستی هستند، حتی در سرزمین‌هایی که آمریکا در آنجا نیروی نظامی ندارد، شناسایی نموده و در مرحله بعد، هدف حملات خود قرار دهد (Mayer, 2009).

بالا بودن تعداد غیرنظامیان کشته‌شده، استفاده از این هواپیماها خارج از مناطقی که در آن مخاصمه در جریان است و همچنین وجود نگرانی در خصوص

^۱Central Intelligence Agency

شعاع انفجار ایجاد شده از موشک‌های پرتاب‌شونده این هواپیماها از مهم‌ترین دلایلی هستند که موجب شده‌اند موضوع مشروعیت استفاده از هواپیماهای بدون سرنشین به‌طور جدی مورد توجه قرار گیرد. نکته‌ای که بر اهمیت نگارش این مقاله می‌افزاید، این است که موشک‌ها و بمب‌هایی که به‌وسیله این هواپیماها حمل می‌شوند، از انواع سلاح‌های مجاز و برای اجرای قانون نمی‌باشند. توسل حقوقی به نیروی مرگ‌بار و کاربرد چنین سلاح‌هایی با قدرت آتش سنگین، در قالب اجرای قانون و از مجرای حقوق بین‌الملل بشردوستانه بسیار محدود شده است، به‌ویژه آنکه محدودیت سلب خودسرانه حیات به‌عنوان یک قاعده حقوق بین‌الملل، اعمال نیروی مرگ‌بار از یک دولت را تحت قاعده در می‌آورد. این در حالی است که از سوی دیگر، آمریکا همواره استفاده از این هواپیماها را به‌عنوان یک ابزار جنگی منطبق با حقوق بین‌الملل دانسته است. با توجه به این مطالب، این پرسش مطرح می‌شود که «اقدام آمریکا در قتل هدفمند با استفاده از هواپیماهای بدون سرنشین، به چه میزان منطبق با قواعد حقوق بر جنگ و حقوق در جنگ می‌باشد؟». در قسمت نخست مقاله، ضمن ارائه تعریفی از منطقه و میدان جنگ و قواعد حقوقی قابل اعمال بر این مناطق، محدوده منطقه‌ای جنگی و اعتبارسنجی امکان استفاده از این هواپیماها در این منطقه بررسی می‌شوند. تعیین هویت اهداف و استفاده‌کنندگان از هواپیماهای بدون سرنشین، تبیین و ارزیابی مشروعیت استفاده از این هواپیماها و «قتل هدفمند»^۱ به موجب مقررات حقوق بر جنگ (حقوق توسل به زور) و حقوق بین‌الملل بشردوستانه (حقوق در جنگ) به ترتیب در قسمت‌های دوم و سوم مقاله تبیین می‌گردند.

۱. تعریف میدان جنگ (نبرد) و قواعد قابل اعمال در این مناطق

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، دولت «جرج بوش» برای مبارزه با تروریسم، به‌صراحت از وجود منطقه جنگی جهانی صحبت کرد و طبق آن آمریکا خود را درگیر یک نبرد با ماهیت جهانی می‌داند که از لحاظ جغرافیایی با هیچ محدودیت

^۱Targeted Killing

خاصی روبه‌رو نیست. به دنبال اتخاذ این رویکرد موسع، هر مکانی که تروریست‌ها در آنجا مستقر بودند، از سوی دولت آمریکا به عنوان منطقه جنگی اعلام و هدف هواپیماهای بدون سرنشین قرار می‌گرفت. در واقع دولت بوش اعتقاد داشت که: «ما می‌توانیم اعضای القاعده را حتی اگر در آمریکا، آلمان، سوئیس و یا هر جایی دیگر که مستقرند، به قتل برسانیم» (O'Connell, 2011, p. 595). البته اگرچه این دیدگاه در دوره ریاست جمهوری «اوباما» تا حدودی تعدیل و دیگر سخن از وجود یک جنگ جهانی علیه تروریسم مطرح نبود، همچنان عملکرد دولت آمریکا در کشورهای افغانستان، پاکستان، یمن و حتی سومالی نشانگر دنباله‌روی از رویکرد اتخاذ شده دولت بوش می‌باشد؛ به گونه‌ای که طبق استراتژی ملی آمریکا برای مقابله با تروریسم (۲۰۱۸)، هدف قرار دادن تروریست‌های اصلی و رهبران سازمان‌های تروریستی با هدف تضعیف کنترل درون‌سازمانی و توانایی آنها در انجام عملیات، همچنان در اولویت قرار دارد (Rigterink, 2020, p. 32).

«جان برنان»^۱ در خصوص وجود رویکرد مبتنی بر «منطقه جنگی جهانی» در دولت اوباما اشاره می‌کند که آمریکا صلاحیتش را برای انجام عملیات نظامی علیه القاعده صرفاً محدود به مناطق جنگی همچون افغانستان نمی‌داند؛ بلکه معتقد است حقوق بین‌الملل با توجه به حضور آمریکا در یک مخاصمه مسلحانه با القاعده، این دولت را مجاز می‌داند تا این گروهک و حتی نیروهای همدست آنها را هدف حملات نظامی قرار دهد. «هارولد کوه»^۲ مشاور حقوقی سابق وزارت کشور آمریکا نیز در یک دیدگاه مشابه بیان کرده که آمریکا درگیر در یک مخاصمه مسلحانه با القاعده، طالبان و نیروهای همدست است (Koh, 2010). نکته مهم در دیدگاه برنان، اشاره به «نیروهای همدست»^۳ است؛ نیروهایی که معیار و ضوابط خاصی جهت تعیین آنها وجود ندارد. به نظر می‌رسد اگر منظور تمام سازمان‌های تروریستی با طبیعت ایدئولوژیک یکسان باشد؛ باید اینگونه نظر داد که جان برنان از حق آمریکا

^۱John O. Brennan

^۲Harold Koh

^۳Al-Qaida and its associated forces

برای هدف قرار دادن تقریباً تمام تروریست‌ها در سرتاسر دنیا، بدون توجه به اینکه آیا آنها در حمله‌ای علیه آمریکا دخالت داشته‌اند یا خیر، دفاع کرده است (آهنی آمینه و ظریف، ۱۳۹۱، ص. ۱۵).

هرچند که مقامات آمریکایی، افغانستان و پاکستان و حریم هوایی آنها را به‌عنوان منطقه جنگی تعیین کرده‌اند، این هواپیماها را در دیگر مناطق، همچون یمن که منطقه جنگی محسوب نمی‌شود نیز به‌کار گرفته و نیروهای القاعده را به قتل رسانده است (Sterio, 2012, p. 199). آمریکا معتقد است نیروهای القاعده می‌توانند در هر جای دنیا هدف قرار گیرند و اینکه میدان نبرد تا هرکجا که این گروهک و نیروهای وابسته به آن مستقر هستند، گسترش می‌یابد. بر اساس این رویکرد، تروریست‌های القاعده که به حملات تروریستی خود ادامه می‌دهند، می‌توانند صرف‌نظر از سرزمین استقرار خود، اهداف قانونی برای حملات نظامی تلقی شوند.

بسیاری از حقوق‌دانان بین‌المللی استفاده از این هواپیماها در محدوده جغرافیایی بسیار وسیع توسط آمریکا علیه القاعده را مورد انتقاد قرار داده‌اند. این موضوع در سال ۲۰۱۱، مورد توجه گزارشگر ویژه سازمان ملل در خصوص اعدام‌های فراقضایی، اختصاری یا خودسرانه نیز قرار گرفته است. گزارشگر، جنگ جهانی و بدون مرز را یک خطر معرفی کرده که در آن هیچ‌کس ایمن نخواهد بود. در همین بخش لازم است که به منظور شناخت بهتر از قوانین قابل اعمال در میدان جنگ، مطالبی به اجمال در خصوص قتل هدفمند و مشروعیت آن در حقوق بین‌الملل بیان شود. به اعتقاد گزارشگر ویژه، قتل هدفمند بدین معناست: «استفاده از توسل به زور کشنده و مرگ‌بار به صورت عامدانه و آگاهانه به‌دست کشورها یا سایر نمایندگان که تحت قانون عمل می‌آیند یا با نیروی مسلح سازمان‌دهی شده در یک مخاصمه مسلحانه علیه یک فرد مشخصی که تحت توقیف و بازداشت فیزیکی مرتکب این عمل نمی‌باشد» (Heyns, 2010, p. 4).

به‌طور کلی آمریکا به‌عنوان دولتی که بیشترین استفاده را از هواپیماهای بدون سرنشین داشته است، همواره تلاش کرده تا به‌کارگیری چنین ابزاری را بر اساس

مقررات قانونی توجیه کند. به باور هارولد کوه قتل هدفمند با این هواپیماها کاملاً منطبق با تمامی حقوق قابل اجرا و حقوق حاکم بر مخاصمات مسلحانه می‌باشد؛ زیرا اولاً نظر به اینکه رهبران نیروهای دشمن، رزمندگان در حال جنگ با آمریکا می‌باشند، لذا اهدافی مشروع برای حمله محسوب می‌شوند. ثانیاً، این هواپیماها تا جایی که منطبق با قواعد حقوق جنگ باشند، ابزار مناسبی برای مبارزه با این افراد هستند؛ چراکه می‌توانند با حداقل خسارت این کار را انجام دهند. ثالثاً، هدف قرار دادن فرماندهان عالی رتبه جنگی، هیچ قانون داخلی‌ای که تروریسم را ممنوع می‌داند، نقض نمی‌کند. وی حتی کشتن شهروندان آمریکایی خارج از سرزمین این کشور را هم قانونی می‌داند (Holder, 2010). این اظهار نظر به دنبال کشته شدن شهروندی آمریکایی در یمن در ۳۰ سپتامبر ۲۰۱۱ با هواپیمای بدون سرنشین سیا صورت گرفت. درباره علت قتل این شهروند آمریکایی ادعا شده بود که این شخص نقش برجسته‌ای در گروهک القاعده داشته و با اجازه رئیس جمهور آمریکا در لیست افراد متهم به فعالیت‌های تروریستی قرار گرفته بود.

در مقابل، بسیاری از حقوق دانان قانونی بودن قتل هدفمند اعضای القاعده و طالبان را به چالش کشیده‌اند. «گری سولیس»^۱ بیان داشته است که قتل هدفمند در صورتی مشروعیت دارد که در جریان مخاصمه‌ای مسلحانه رخ دهد و در غیر این صورت قتل هدفمند یک فرد غیرنظامی، چه تروریست باشد و چه نباشد، خود یک ترور (قتل سیاسی) می‌باشد (Solis, 2007, p. 125-133). در گزارش سال ۲۰۱۰ گزارشگر سازمان ملل نیز تصریح شده است که قتل‌های هدفمند دارای مبنای حقوقی محدودی بوده و صرفاً در اوضاع و احوال خاصی قانونی تلقی می‌شود؛ یعنی اقدامات منجر به قتل هدفمند رزمندگان یا غیرنظامیانی که به طور مستقیم در عملیات نظامی شرکت دارند فقط در زمانی که مخاصمه مسلحانه در جریان است، مجاز محسوب می‌شود (Heyns, 2010, p. 9-10).

مشروعیت قتل هدفمند از منظر حقوق بین‌الملل بشر نیز مورد مناقشه است، به اعتقاد گزارشگر ویژه، این نگرانی وجود دارد که استفاده از این هواپیماها حقوق

^۱Gary Solis

بین‌الملل بشر و بشردوستانه را نقض کنند. از دید گزارشگر ویژه، حق حیات یک حق بنیادین است؛ هرچند ممکن است دامنه دقیق آن مورد مناقشه باشد، در مورد جایگاه بنیادین آن هیچ چالشی وجود ندارد و حق انسان‌ها برای منع سلب خود سرانه حیات یک قاعده آمره است (Heyns, 2013, p. 7). فقط کشتاری قانونی است که از تهدید قریب‌الوقوع و جدی جلوگیری کند و به‌علاوه در آن حالت، هیچ شیوه غیرکشنده دیگری برای جلوگیری از تهدید زندگی وجود نداشته باشد. با توجه به بند (۱) ماده (۶) «میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی» می‌توان گفت که کشتار خود سرانه و قتل‌های تنبیهی یا بازدارنده تروریست‌ها ممنوع می‌باشد. حقوق بشر در صورتی اجازه حمله کشنده علیه افراد را می‌دهد که آن افراد امنیت یک دولت را تهدید کرده و در مقابل، تمامی تدابیر جهت دستگیری فرد مظنون به‌کار گرفته شود، ولی هیچ نتیجه‌ای حاصل نشود. چنین عملیاتی باید جنبه پیشگیرانه و نه تریبی و کیفری داشته باشد (Heyns, 2013, p. 4). همچنین بیان شده است افرادی که به هیچ وجه، دیگر تهدید محسوب نشده و از اقدامات خصمانه علیه دولت دست بکشند، نباید مورد حمله نظامی قرار گیرند و چنین عملیاتی برخلاف مقررات حقوق بشر می‌باشد (Brea et al., 2011, p. 10).

به‌طور کلی درباره استفاده آمریکا از هواپیماهای بدون سرنشین برای قتل هدفمند نیروهای القاعده می‌توان بیان داشت که حتی اگر چنین قتل‌هایی به‌طور مطلق ضروری نباشد، مخالف حقوق بین‌الملل بشر است. گزارشگر ویژه معتقد است که اگرچه در حقوق بین‌الملل کاربرد این هواپیماها صراحتاً منع نگردیده است، اگر بنا باشد از حق حیات حمایت شود، ضروری است کاربرد آنها بر اساس حقوق بین‌الملل مشخص شود. از این رو وی با ارائه تفاسیر موسع از مقررات حقوق بین‌الملل به‌منظور توجیه مشروعیت کاربرد وسیع این جنگ‌افزار مخالفت کرده است؛ زیرا معتقد است که چنین موضوعی، خدشه به شفافیت و پاسخگویی در زمینه تعهدات مربوط به حفظ حق حیات است (Heyns, 2013, p. 20-21).

۲. تعیین هویت اهداف و استفاده‌کنندگان از هواپیماهای بدون سرنشین

در این بخش به دو سؤال اساسی پاسخ داده می‌شود. نخست اینکه هواپیماهای

بدون سرنشین چه کسانی را می‌توانند هدف قرار دهند و تحت چه شرایطی؟ دوم، کسانی که این جنگ‌افزارها را هدایت می‌کنند چه هویت و موقعیتی دارند؟

۱-۲. تعیین هویت اهداف هوایماهای بدون سرنشین

برای پاسخ به پرسش نخست و تعیین هویت اهداف هوایماهای بدون سرنشین، ابتدا باید مشخص شود که مبارزه با فعالیت‌های تروریستی طالبان، گروهک القاعده و نیروهای همدست چه ماهیتی دارد. در این باره دو حالت قابل تصور است: نخست، بر این عقیده باشیم که آمریکا درگیر یک مخاصمه مسلحانه با نیروهای مذکور است که در این صورت باید بر اساس حقوق بین‌الملل بشردوستانه به ارزیابی پردازیم. دوم اینکه بگوییم چنین درگیری‌ای نمی‌تواند یک مخاصمه مسلحانه محسوب گردد که در این حالت مقررات حقوق بین‌الملل بشر حاکم است.

پیش از پرداختن به دو حالت فوق، لازم است به معیارهای تعیین وجود یک مخاصمه مسلحانه اشاره شود. در این خصوص، مؤسسه حقوق بین‌الملل به دو معیار اشاره کرده است: نخست اینکه گروه‌های مسلحی که از سازماندهی و فرماندهی مشخص برخوردار هستند، طرفین درگیری باشند و دوم اینکه درگیری‌ها از شدت خاص و نسبتاً بالایی برخوردار باشد (International Law Association, 2008, p. 2). به عبارت دیگر برای اینکه بتوان درگیری‌های میان گروه‌های مسلح را یک مخاصمه دانست، باید درگیری‌ها از لحاظ شدت، آستانه بالایی داشته باشد که معمولاً برای مشخص شدن این امر به مؤلفه‌هایی مانند: مدت زمان درگیری‌ها و استمرار آن، نوع ابزارها، تسلیحات و جنگ‌افزارهای به کار گرفته شده، گستردگی و افزایش احتمال نبردهای مسلحانه و نیز میزان آسیب‌های وارده به طرفین درگیری و غیرنظامیان توجه می‌شود.

دیوان کیفری یوگسلاوی سابق نیز در رأی «تادیچ»^۱ درباره معیارهای مخاصمه مسلحانه ابراز داشته است که ضرورت دارد شاهد بروز درگیری مسلحانه میان

^۱Tadić

نیروهای مسلح دو دولت یا نیروهای نظامی دولت با یک گروه شورشی مسلح و سازمان‌یافته یا چندگروه مسلح سازمان‌یافته غیردولتی با شیم. چنین درگیری‌هایی باید آستانه شدت بالایی داشته و طی مدت زمانی طولانی صورت گرفته باشد (Prosecutor v. Tadić, Case, 1995: Para.538). بنا بر آنچه گفته شد، مشخص می‌شود که ناآرامی‌ها داخلی چون اغتشاش و تظاهرات مخاصمه نیستند.

با توجه به مطالب فوق، درباره ماهیت مبارزه آمریکا با القاعده، یک دیدگاه این است که چون مخاصمه مسلحانه مستلزم وجود شدت مشخصی از درگیری‌هاست؛ لذا یک حمله تروریستی منفرد بدون در نظر گرفتن شدت و جدی بودن نتایج آن، نمی‌تواند مخاصمه‌ای مسلحانه باشد. تروریسم یک جرم است؛ اعضای القاعده یا دیگر گروه‌های تروریستی در مراکش، عربستان سعودی، یمن و کشورهای دیگر حضور دارند و هنوز این کشورها خودشان را درگیر در جنگ با القاعده نمی‌دانند. «کریستوفر گرینوود»^۱ معتقد است که از منظر حقوق بین‌الملل، هیچ مبنایی برای صحبت کردن از مخاصمه‌ای با القاعده یا هر گروه تروریستی دیگری وجود ندارد، زیرا اینان صرفاً یک گروه مجرم و نه نیروی متخاصم می‌باشند (Greenwood, 2003, p. 505 & 529).

برخی در مخالفت با دیدگاه فوق بیان داشته‌اند، طالبان و القاعده این قابلیت را دارند که طرف یک مخاصمه قرار بگیرند. «فیلیپ آلستون»^۲ ابراز داشته است برای اینکه یک گروه غیردولتی شرایط یک گروه مسلح سازمان‌یافته را داشته باشد، باید دارای سه شرط باشد: (۱) آن گروه حداقل درجه‌ای از یک سازمان را داشته باشد؛ (۲) دارای ساختار فرماندهی مناسب باشد و (۳) علیه دولت اقدام جمعی و مسلحانه نماید (Heyns, 2010, p. 17). به باور عده‌ای، هم طالبان و هم القاعده دارای این سه شرط می‌باشند. همچنین اگرچه در حال حاضر رهبران شناخته شده هر دو گروه یعنی «ملا محمد عمر»^۳ و «اسامه بن لادن»^۴ وجود ندارند، رهبران و سران

^۱Christopher Greenwood

^۲Philip Alston

^۳Mullah Mohammad Omar

^۴Osama Bin Laden

پایین دست آنها، این دو گروه را فرماندهی می‌کنند. هر دو گروه همچنان علیه نیروهای «ناتو» در افغانستان و خود دولت افغانستان دست به عملیات می‌زنند؛ لذا آنها با احراز این شرایط، به‌عنوان گروه مسلح سازمان یافته می‌باشند و بر این اساس می‌توان آنها را درگیر مخاصمه‌ای مسلحانه دانست (Kramer, 2011, p. 383).

به هر حال صرف نظر از دیدگاه‌های فوق، اگر بپذیریم که مبارزه آمریکا با القاعده ویژگی‌های مخاصمه‌ای مسلحانه را دارد، در این صورت باید گفت تنها افرادی را می‌توان با هواپیماهای بدون سرنشین هدف قرار داد که بر اساس حقوق بین‌الملل بشردوستانه ویژگی‌های یک مبارز قانونی را داشته باشند، مگر اینکه تسلیم شوند و دست از جنگ بردارند (Wuschka, 2011, p. 898). کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو (۱۹۴۹) و پروتکل‌های الحاقی (۱۹۷۷)، مبارزان قانونی را تعریف کرده‌اند؛ بر اساس این اسناد، همه اعضای نیروهای مسلح دولت طرف مخاصمه، مبارزان قانونی محسوب می‌شوند. بند (۲) ماده (۴) کنوانسیون سوم ژنو به بیان ویژگی‌های مبارزان قانونی می‌پردازد و اشاره می‌کند که این افراد تحت فرماندهی یک نفر مسئول هستند، دارای علائم متمایز کننده از دیگران هستند، آشکارا سلاح حمل می‌کنند و اقداماتشان را در انطباق با قوانین و عرف‌های جنگی صورت می‌دهند. با توجه به معیارهای مذکور باید گفت اشخاصی که مبارز قانونی شناخته نمی‌شوند، غیرنظامی محسوب می‌شوند و به‌هیچ‌وجه نمی‌توان آنها را مورد هدف قرار داد. بنابراین در صورتی که نیروهای القاعده دارای شرایط مزبور باشند، مبارزان قانونی محسوب شده و لذا هدف قرار دادن آنها منع قانونی ندارد، کما اینکه عده‌ای اینگونه نظر داده‌اند (Vogel, 2010, p. 119) و اگر فاقد شرایط مذکور باشند، غیرنظامی محسوب می‌شوند. در فرض اخیر، «آیا می‌توان تحت شرایطی غیرنظامیان را نیز هدف حمله قرار داد؟» در پاسخ باید اظهار داشت که با توجه به بند (۳) ماده (۵۱) پروتکل اول الحاقی به کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو، غیرنظامیان را تنها در شرایطی که اقدام به مشارکت مستقیم در مخاصمه کنند، می‌توان هدف قرار داد.

در خصوص مشارکت مستقیم غیرنظامیان در مخاصمه، مطالعات کمیته

بین‌المللی صلیب سرخ نشان می‌دهد که مفهوم مشارکت مستقیم، وقوع یک عمل مشخص و خاصی را در برمی‌گیرد و تا زمانی که افراد غیرنظامی اقدام به مشارکت در چنین عملیاتی می‌کنند از حمایت در برابر حملات مستقیم طرف مخاصمه محروم می‌شوند و به‌عنوان اهداف قانونی حمله در طول مشارکت در مخاصمه محسوب می‌شوند. باید توجه داشت، برای معرفی معیاری که بر اساس آن تصمیم گرفته شود، چگونه و برای چه مدت یک عمل خاص نشانگر مشارکت مستقیم در مخاصمات می‌باشد، باید به شرایط مخاصمه در مکان و زمان مربوط توجه کرد و با توجه به اصول حقوق بشردوستانه تفسیر صورت گیرد.

کمیته مزبور معتقد است اگر بخواهیم تعیین کنیم «آیا غیرنظامیانی که در مخاصمه مشارکت مستقیم نموده‌اند، اهداف مشروع و قانونی برای حمله می‌باشند یا خیر؟» باید به سه معیار توجه کنیم که عبارتند از: (۱) آستانه آسیب؛ (۲) رابطه علیت مستقیم میان آسیب و عمل قصد شده و (۳) وجود ارتباط خصمانه میان عمل و طرفین مخاصمه (Melzer, 2009, p. 43-46). بر اساس دیدگاه کمیته، درباره فعالیت‌های تروریستی می‌توان گفت: تنها در صورتی که اثبات شود معیارهای فوق محقق شده است، می‌توان تروریست‌ها را هدف قرار داد. به همین منظور، برخی بر این باورند، تروریست‌هایی که دستورات رهبران القاعده و طالبان را به اجرا می‌گذارند، اقدام به مشارکت مستقیم در مخاصمه نموده و به اهداف قانونی برای حمله تبدیل می‌شوند (Kramer, 2011, p. 386). هرچند کشتن اعضای چنین گروه‌هایی که در مبارزه‌ای مستمر مشارکت دارند، غیرقانونی نیست، حقوق بین‌الملل بشردوستانه، کشتن مبلغان آنها را که در درگیری‌ها حضور مستمر و مستقیم ندارد، غیر مجاز دانسته است (آجیلی و دیگران، ۱۳۹۸، ص. ۲۸).

دیوان عالی اسرائیل نیز به مبحث مشارکت مستقیم در مخاصمات توجه کرده است. بر طبق دیدگاه این دیوان، پرسش اساسی این است که «آیا غیر نظامیان در حال انجام وظایف مبارزان (رزمندگان) هستند یا خیر؟» (Keller & Forowicz, 2008, p. 185 & 207). نکته محوری در دیدگاه دیوان مزبور این است: غیرنظامیانی که اقدام به انجام یک سری اعمال جنگی پراکنده می‌کنند، زمانی که خود را از

محل انجام چنین اعمالی دور می‌سازند (مثلاً در مسیر بازگشت از محل انجام عملیات به محل استقرار خود)، حق برخورداری از حمایت در برابر حملات مستقیم را دارند. بنابراین بر اساس دیدگاه مزبور، اعضای دائمی یک گروه تروریستی و صف غیرنظامی بودن را از دست داده و به تبع آن حمایت مخصوص غیرنظامیان را نخواهند داشت.

در کل با توجه به رویه قضایی دیوان عالی اسرائیل می‌توان اینگونه بیان داشت که چون اعضای القاعده با عضویت در یک سازمان تروریستی، و صف غیرنظامی خود را از دست داده‌اند؛ لذا اقدام آمریکا در هدف قرار دادن آنها نمی‌تواند غیرقانونی باشد. البته این دیدگاه اگرچه از سوی برخی پذیرفته شده است، بسیاری آن را مورد انتقاد قرار داده‌اند. در کل به نظر می‌رسد می‌توان گفت دیدگاه مذکور نتوانسته است توافق آراء را در جامعه بین‌المللی به دست آورد (Sterio, 2012, p. 207).

اما در خصوص حالت دوم یعنی نپذیرفتن وجود یک مخاصمه میان آمریکا و گروه‌های تروریستی، وضعیت متفاوت است. همان‌گونه که بیان شد، در این موارد مسلماً قضاوت در خصوص مشروعیت اقدام نظامی علیه تروریست‌ها باید از منظر حقوق بین‌الملل بشر صورت گیرد. اجمالاً می‌توان گفت که فراتر از مخاصمات مسلحانه، استفاده از نیروی مهلک باید به مواردی که به‌طور فوری برای محافظت از زندگی انسانی نیاز است، محدود شود (Heyns, 2010, p. 25). هر توسل به زوری باید ضروری و متناسب باشد، و توسل به زور به صورت عامدانه تنها در جایی که به شدت نیاز به حمایت از انسان‌ها در برابر یک تهدید قریب‌الوقوع حق حیات وجود دارد، امکان‌پذیر است. با این توصیف می‌توان گفت که قتل هدفمند با استفاده از هواپیماهای بدون سرنشین در مواردی که هیچ مخاصمه‌ای وجود ندارد، نقض حقوق بشر محسوب می‌شود، مگر اینکه هدف جلوگیری از تهدید قریب‌الوقوع زندگی انسان‌ها باشد. مبارزه در یک مخاصمه مسلحانه صرفاً در مناطق محدودی که به‌عنوان مناطق جنگی شناخته می‌شوند، اتفاق می‌افتد و تنها در چنین مناطقی است که کشتن مبارزان یا کسانی که مشارکت مستقیم در مخاصمه

دارند، مجاز است (O'Connell, 2010(b), p. 3).

۲-۲. تعیین هویت استفاده‌کنندگان از هواپیماهای بدون سرنشین

در پاسخ به پرسش دوم، مبنی بر تعیین هویت کسانی که عاملان اجرای برنامه‌های هواپیماهای بدون سرنشین هستند، همان‌گونه که در مطالب آغازین اشاره شد، دولت آمریکا از طریق نیروهای ارتش و همچنین سازمان سیا اقدام به استفاده از این جنگ‌افزارها کرده است. در صورتی که این هواپیماها از سوی ارتش استفاده شود، از آنجایی که چنین افرادی بر طبق حقوق بین‌الملل بشردوستانه، مبارزان قانونی محسوب می‌شوند؛ لذا حمایت‌های مقرر در کنوانسیون‌های ژنو ۱۹۴۹ شامل آنها می‌شود (Vogel, 2010, p. 136)، اما اگر اقدام از سوی سیا صورت گیرد، وضعیت متفاوت است. در این خصوص باید گفت به نظر می‌رسد که طبق حقوق بین‌الملل، افراد سیا غیرنظامی محسوب می‌شوند و نمی‌توان آنان را مبارزان قانونی دانست که این مسئله خود نشانگر غیرقانونی بودن حملات هدایت شده از سوی این افراد می‌باشد (تقی‌زاده و هداوندی، ۱۳۹۱، ص. ۸۱). این موضوع مورد توجه گزارشگر ویژه سازمان ملل نیز قرار گرفته است؛ وی در گزارش خود به نظر برخی مفسرین درباره قتل‌های هدفمند و انطباق آن با حقوق بین‌الملل بشردوستانه در مواقعی که هواپیماهای بدون سرنشین با نیروهای سیا کنترل می‌شوند، اشاره می‌کند و بیان می‌دارد که به اعتقاد این افراد، در این موارد نیروهای سیا مرتکب جنایت جنگی می‌شوند؛ زیرا آنها برخلاف نیروهای نظامی، مبارزان غیرقانونی محسوب می‌شوند و قادر به شرکت در مخاصمات نیستند. البته گزارشگر معتقد است که این دیدگاه منطبق با حقوق بین‌الملل بشردوستانه نمی‌باشد و اگر بخواهیم این موضوع را از منظر آستانه برر سی کنیم، دیدگاه مذکور فرض را بر این امر قرار می‌دهد که کشتار هدفمند از سوی سازمان سیا در معنا و مفهوم مخاصمات مسلحانه ارتکاب یافته‌اند که البته چنین فرضی امکان ندارد. خارج از معنا و مفهوم مخاصمه مسلحانه، کشتار صورت گرفته به وسیله سیا به‌عنوان اقدام‌های خودسرانه، فراقضایی و بدون محاکمه‌ای محسوب می‌شود که در این حالت فرض بر این است که آنها حقوق بشر را در این مورد رعایت نمی‌کنند (Heyns, 2010, 21-22).

در نتیجه از مطالب فوق می‌توان این‌گونه بیان داشت که علی‌رغم وجود برخی دیدگاه‌ها در خصوص هویت و موقعیت استفاده‌کنندگان از هواپیماهای بدون سرنشین، حقوق بین‌الملل بشردوستانه تا به امروز در این خصوص قواعد مشخصی را تدوین نکرده است؛ لذا به نظر می‌رسد با توجه به نبود مقررات خاص، منطقی است که در این زمینه اظهار نظر قطعی صورت نگیرد.

۳. مشروعیت عملکرد آمریکا از منظر «حقوق بر جنگ»^۱ و «حقوق در جنگ»^۲

در این قسمت، مشروعیت استفاده آمریکا از هواپیماهای بدون سرنشین به منظور قتل هدفمند مظنونین تروریستی از منظر حقوق بر جنگ (حقوق توسل به زور) و حقوق در جنگ (حقوق بشردوستانه) بررسی می‌شود.

۳-۱. مشروعیت عملکرد آمریکا از منظر حقوق بر جنگ

بند (۴) ماده (۲) منشور ملل متحد مقرر می‌دارد: «تمامی اعضاء در روابط بین‌المللی خود از تهدید به زور یا استفاده از آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری و یا از هر روش دیگری که با اهداف ملل متحد مابینت داشته باشد، خودداری خواهند نمود». منشور ملل متحد دو استثناء بر بند قانونی مذکور لحاظ نموده است: (۱) توسل به زور با مجوز شورای امنیت و (۲) توسل به زور به منظور حق دفاع از خود به صورت فردی یا جمعی در صورت وقوع حمله مسلحانه علیه یک دولت عضو ملل متحد (ماده ۵۱ منشور). طبق نظر دیوان بین‌المللی دادگستری، توسل به نیروی نظامی از سوی دولتی که بر اساس ماده ۵۱ منشور از حق دفاع از خود استفاده می‌کند، زمانی امکان‌پذیر است که حمله‌ای مسلحانه از سوی یک دولت دیگر شامل استفاده از نیروی چشمگیر صورت گرفته باشد.

درباره شدت و میزان درگیری‌ها، دیوان در قضیه «فعالیت‌های نظامی و شبه نظامی آمریکا علیه نیکاراگوئه» (۱۹۸۶) نیز تصریح نموده است، حمله‌ای که در

^۱Jus ad Bellum

^۲Jus in Bello

قالب حق بر دفاع مشروع صورت می‌پذیرد، باید حمله‌ای مهم باشد (ICJ Rep, 1986, p. 94). معنای این نظر دیوان این است که حمله می‌بایست چیزی فراتر از درگیری مرکزی صرف یا حمله تروریستی منفرد باشد. همچنین دیوان در قضیه نیکاراگوئه و نیز نظریه مشورتی راجع به «مشروعیت تهدید یا استفاده از سلاح‌های هسته‌ای» (۱۹۹۶) اذعان داشت حتی در جایی که یک دولت مسئول حمله‌ای مهم است، «قاعده خاصی وجود دارد که بر اساس آن، دفاع مشروع تنها می‌تواند مجوز انجام اقداماتی باشد که با حمله مسلحانه متناسب بوده و همچنین برای واکنش به آن ضروری باشد. این قاعده در حقوق بین‌الملل عرفی به خوبی تثبیت شده است» (ICJ Rep, 1996, p. 226 & 245).

بعد از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، آمریکا گروه طالبان افغانستان را از لحاظ حقوقی مسئول اعمال القاعده قلمداد کرد و با استناد به حق دفاع مشروع، به افغانستان حمله کرد. توسل به زور علیه این کشور زمانی به پایان رسید که «حامد کرزای»^۱ به ریاست جمهوری این کشور انتخاب شد. در خصوص ماهیت مخاصمه مسلحانه آمریکا باید اظهار داشت که با حمله این کشور و ناتو، چون دولت مرکزی وقت در کابل در دست طالبان و گروه‌های حامی آنها یعنی القاعده بود، ماهیت چنین مخاصمه‌ای، مخاصمه بین‌المللی محسوب می‌شد، اما با تشکیل دولت مردمی حامد کرزای، یک طرف مخاصمه، آمریکا، ناتو و دولت مردمی افغانستان در کابل تلقی می‌شدند و طرف دیگر مخاصمه، گروه نظامی طالبان و القاعده در جنوب افغانستان بودند. لذا بر این اساس، این درگیری‌ها را بایستی مخاصمه مسلحانه داخلی یا مخاصمه مسلحانه داخلی چندجانبه نامید (Breaux et al., 2011, p. 1). البته علی‌رغم اینکه به نظر می‌رسد بعد از تشکیل دولت کرزای، مخاصمه در افغانستان ویژگی مخاصمه مسلحانه داخلی را پیدا کرد، گزارش‌های گزارشگر ویژه نشان می‌دهد که وی به نتیجه‌ای قاطع در خصوص وجود یا ماهیت و نوع مخاصمه مسلحانه در افغانستان نرسیده بود و این خود بر پیچیدگی تبیین مشروعیت یا عدم مشروعیت استفاده از این هواپیماها در آن زمان

^۱Hamid Karzai

می‌افزاید (Blank & Farley, 2011, p. 152-153).

به‌طور کلی در نتیجه‌گیری از مباحث بیان‌شده می‌توان گفت که قتل هدفمند به دست دولتی در سرزمین دولت دیگر، حاکمیت دولت دوم را نقض نخواهد کرد؛ در صورتی که: دولت دوم به این امر رضایت داده باشد و دولت اول به موجب حقوق بین‌الملل حق تو سل به زور برای دفاع از خود به موجب ماده (۵۱) منشور را دارا باشد؛ آن هم به این دلایل که: دولت دوم نسبت به وقوع حمله مسلحانه علیه دولت اول مسئول است یا دولت دوم نسبت به پایان بخشیدن به حمله مسلحانه‌ای که از درون سرزمینش علیه دولت اول در حال وقوع است، تمایل ندارد یا ناتوان است. حقوق بین‌الملل اجازه استفاده از نیروی مرگ‌بار (مهلک) را در پاسخ به یک حمله مسلحانه، البته تا زمانی که استفاده از چنین نیرویی ضروری و متناسب باشد، می‌دهد. همچنین بر طبق حقوق بین‌الملل بشردوستانه، قتل هدفمند در مخاصمه مسلحانه داخلی در صورتی قانونی محسوب می‌شود که هدف مورد نظر، رزمنده مبارز یا غیرنظامیانی باشند که به‌طور مستقیم در مخاصمه مشارکت می‌کنند.

بعد از حمله به افغانستان، همان‌گونه که پیش از این بیان شد، آمریکا با اتخاذ رویکرد «جنگ جهانی علیه تروریسم» اعضای القاعده را در دیگر کشورهای دنیا همچون پاکستان و یمن نیز مورد هدف قرار داد. در این باره موضع دولت اوباما این بود که آمریکا در پاسخ به حملات ۱۱ سپتامبر، حق ذاتی‌اش به دفاع از خود را اعمال می‌کند (O'Connell, 2010 (a), p. 3). درباره مشروعیت استفاده از این هواپیماها در پاکستان و یمن، گروهی معتقدند که اقدام آمریکا را می‌توان تحت عنوان دفاع مشروع، امری قانونی و مشروع دانست. برای نمونه «رابرت گرنیر» از افسران سازمان سیا در برهه‌ای بیان داشته است که با ارائه تفسیرهای حقوقی قابل توجهی در این خصوص، به این نتیجه دست یافتیم که فعالیت‌هایی که تا قبل از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ ترور محسوب می‌شد را اکنون می‌توان در قالب حق دفاع مشروع از حاکمیت آمریکا قابل توجیه دانست (Banka & Quinn, 2018, P. 687). در واقع اینان با تفسیر موسّع ماده (۵۱) منشور معتقدند که می‌توان بازیگران

غیردولتی نظیر القاعده را نیز مشمول این ماده دانست و نتیجه گرفت که چون هدف آمریکا از حمله به کشورهای مذکور برای مقابله با اعضای القاعده و طالبان بوده است؛ لذا حملات آمریکا دفاع مشروع محسوب می‌شود. به اعتقاد برخی دیگر، از آنجایی که آمریکا در حال جنگ با این گروه‌های تروریستی است؛ لذا می‌تواند اعضای اصلی آنها را که مستقیماً در جنگ شرکت کرده‌اند، هدف قرار دهد (تقی‌زاده و هداوندی، ۱۳۹۱، ص. ۷۹-۸۰).

دیدگاه‌های مذکور قابل انتقاد است، از این جهت که هوایماهای بدون سرنشین به‌عنوان یک سلاح نظامی تنها می‌توانند از نظر قانونی در مناطق جنگی به‌کار روند. از این رو توسل به این جنگ‌افزارها برای انجام حملات در پاکستان، یمن، سومالی و سایر کشورهایی که آمریکا در آنجا درگیر مخاصمه مسلحانه نیست، برخلاف مقررات حقوق توسل به زور می‌باشد و بدین منظور، می‌توان ادعا داشت که بخش عمده‌ای از تدابیر آمریکا برای مبارزه با تروریسم فاقد مبنای قانونی است و در واقع قتل‌های هدفمند از جدی‌ترین نقض‌های قواعد حقوق بشر محسوب می‌شود (Schweiger, 2019, p. 748). در کل باید توجه داشت که بر اساس حقوق بین‌الملل، استفاده از نیروی مهلک به موقعیت‌هایی محدود می‌شود که توسل به آن نیازی حتمی باشد. از این رو، توسل به چنین هوایماهایی باید در سازگاری با حقوق بر جنگ و همچنین به شیوه‌ای منطبق با حقوق بین‌الملل بشردوستانه و حقوق بشر باشد.

۲-۳. مشروعیت عملکرد آمریکا از منظر حقوق در جنگ

مشروعیت اقدام آمریکا در استفاده از هوایماهای بدون سرنشین برای مبارزه با گروه‌های تروریستی از منظر حقوق در جنگ (حقوق بین‌الملل بشردوستانه) نیز قابل بحث است. برای بررسی این موضوع می‌توان این پرسش اساسی را مطرح ساخت که «بر طبق حقوق بین‌الملل بشردوستانه، استفاده از این جنگ‌افزارها چگونه و تحت چه شرایطی مجاز تلقی می‌شود؟».

در پاسخ به این پرسش، اولین مسئله در خصوص مشروعیت استفاده از این هوایماها، نوع تسلیحاتی است که این جنگ‌افزار حمل می‌کند. به باور برخی،

هواپیماهای بدون سرنشین کنونی اقدام به حمل موشک‌ها و بمب‌هایی می‌کنند که نمی‌توان آنها را جزء سلاح‌های مجاز برای اجرای قانون دانست. توسل حقوقی به نیروی مرگ‌بار چنین سلاح‌هایی با قدرت آتش سنگین، در قالب اجرای قانون و از طریق حقوق بشردوستانه با محدودیت بسیاری روبه‌رو است. در مقابل، برخی معتقدند که به‌طور کلی نمی‌توان تفاوت بسیاری میان تسلیحاتی که این هواپیماها حمل می‌کنند با تسلیحات هواپیماهای جنگی معمولی قائل شد (Schmitt, 2011, p. 8). گزار شگر ویژه نیز در گزار ش سال ۲۰۱۰ خود به این موضوع توجه کرده است؛ در گزار ش تصریح شده است که «موشک شلیک شده از هواپیمای بدون سرنشین، هیچ تفاوتی با دیگر تسلیحاتی که به‌طور عمومی مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ از جمله تفنگ یک سرباز یا هلی‌کوپتر یا کشتی جنگی‌ای که موشک پرتاب می‌کند، ندارد. پرسش حقوقی مهم در مورد هر یک از تسلیحات این است که آیا استفاده‌های خاص از این تسلیحات منطبق با حقوق بین‌الملل بشردوستانه است؟» (Heyns, 2010, p. 24).

به‌طور کلی می‌توان بیان کرد علی‌رغم دقت عملی که احتمالاً هواپیماهای بدون سرنشین در انتخاب و شلیک به اهداف خود به‌کار می‌برند و با اینکه به‌طور بالقوه با اصول حقوق بین‌الملل بشر و بشردوستانه قابلیت تطبیق دارند (De Groof, 2016, p.136)، تسلیحاتی که آنها استفاده می‌کنند در مغایرت با اصول و قواعد مسلم حقوق بین‌الملل بشردوستانه می‌باشد، به‌ویژه سابقه و نتایج استفاده از این جنگ‌افزارها در افغانستان، پاکستان و یمن، نشان از این مسئله دارد؛ زیرا آنها نمی‌توانند همواره به‌طور دقیق، هدف مشروع نظامی را مورد حمله قرار دهند و ضمناً پیش‌بینی آثار و نتایج چنین حملاتی نیز چندان کار آسانی نیست و همین امر، کنترل شرایط پیش‌آمده در نتیجه حمله را دشوار می‌سازد. نظر به این مطلب، در ادامه مشروعیت استفاده آمریکا از هواپیماهای بدون سرنشین از منظر اصول تفکیک، ضرورت، تناسب، احتیاط در حمله و انسانیت بررسی می‌شود.

بنا بر «اصل تفکیک»؛ طرفین مخاصمه می‌بایست همواره میان نظامیان و

جمعیت غیرنظامی و اهداف نظامی و غیرنظامی تفکیک قائل شوند و بر این اساس، باید حملات مستقیم خود را تنها علیه اهداف نظامی صورت دهند. این اصل همچنین غیرنظامیان را در برابر تمامی حملات مورد حمایت قرار می‌دهد و حملاتی را که به صورت کورکورانه و بدون تفکیک انجام می‌شود، ممنوع می‌کند. قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه عرفی و بند (۴) ماده (۵۱) پروتکل الحاقی اول (۱۹۷۷) به کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹، به ممنوعیت چنین حملاتی اشاره دارند.

قاعده منع حملات کورکورانه، ناظر به ممنوعیت وسایل و تسلیحاتی است که ماهیتاً بدون تفکیک عمل می‌کنند. بر اساس قاعده منع حملات کورکورانه که ناظر به ممنوعیت وسایل و تسلیحاتی است که ماهیتاً بدون تفکیک عمل می‌کنند و همچنین طبق قواعد مربوط به اصل تفکیک، هواپیماهای بدون سرنشین باید از تسلیحاتی استفاده کنند که قادر است میان نظامیان و غیرنظامیان تفکیک ایجاد کند و همچنین مراقبت‌های لازم صورت گیرد تا جایی که امکان‌پذیر است، عملیات نظامی به جمعیت و اهداف غیرنظامی صدمه وارد نکند. به نظر می‌رسد چنانچه این هواپیماها با روش از پیش برنامه‌ریزی شده هدایت شوند، به نحوی که توانایی تجدیدنظر در کارهای خود را از دست بدهند؛ استفاده از آنها ناقض قاعده منع حملات کورکورانه می‌باشد و حتی می‌تواند مصداقی برای ارباب نیز باشد (خرمی، ۱۳۹۶، ص. ۱۷۰ و ۱۷۲؛ لسانی و منفرد، ۱۳۹۶، صص. ۲۵۴-۲۵۷). درکل با اینکه طرفداران استفاده از این هواپیماها در جامعه آمریکا معتقدند این جنگ‌افزارها حملات دقیقی را انجام می‌دهند و آسیب‌ها را به حداقل می‌رسانند، منتقدین اشاره دارند که به دلیل ضعف‌های اطلاعاتی و بی‌دقتی در انجام حملات، آمار قربانیان غیرنظامی این هواپیماها بسیار بالا است (Blakeley 2018, p. 321).

بررسی عملکرد آمریکا در استفاده از این هواپیماها در مبارزه با گروه‌های تروریستی و آمار غیرنظامیانی که در اثر حمله این جنگ‌افزارها جان خود را از دست داده‌اند، نشان می‌دهد که اصل تفکیک چندان رعایت نشده است. برای مثال بنیاد آمریکایی نوین تخمین زده است که ۵۴ تا ۶۱ درصد از کشته‌شدگان ناشی از حملات این هواپیماها، بین سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۷، غیرنظامی بوده‌اند (Boyle, 2013, p. 5).

یکی دیگر از اصول بنیادین حقوق بین‌الملل بشردوستانه که می‌توان بر اساس آن به ارزیابی مشروعیت اقدام آمریکا پرداخت، «اصل ضرورت نظامی»^۱ است که مطابق آن، اقدامات نظامی طرفین محاصمه مسلحانه باید دارای مزیت نظامی مشخص باشد. به عبارت دیگر، حملات باید بر اساس ضرورت‌های قطعی نظامی، توجیه پذیر و معقول باشد و به فراتر از آنچه برای تحقق اهداف آن حملات ضرورت دارد، گسترش نیابد. با توجه به اصل فوق، حملات هواپیماها باید در بردارنده یک مزیت نظامی قطعی باشد. پروفیسور «رایان وگل»^۲ بیان می‌دارد: «برخی مدعی این هستند که مزیت نظامی بسیاری از حملات این هواپیماها حداقل و نزدیک به صفر می‌باشد؛ زیرا هم اهمیت اهداف این هواپیماها اغلب مورد اغراق قرار می‌گیرد و هم مهم‌تر اینکه چون تلفات غیرنظامیان سبب افزایش خصومت و دشمنی در میان جمعیت غیرنظامی می‌شود، از این رو چنین محاصماتی را ملتهب و طولانی نموده است.» (Vogel, 2010, p. 126).

در مجموع، نظر آن دسته از افرادی که ادعا می‌کنند استفاده از این هواپیماها دارای هدفی نظامی است که به‌طور دقیق مورد ارزیابی قرار گرفته، قابل بحث و ایراد می‌باشد؛ چراکه عملکرد هواپیماهای بدون سرنشین نشان می‌دهد که به هیچ‌وجه شرط ضرورت نظامی در این حملات رعایت نمی‌شود و از این منظر، عملکرد آمریکا با چالش مشروعیت روبه‌رو است. البته باید به این نکته اشاره کرد که به‌طور مشخص این چالش و پرسشی است که هم از نظر کلی و هم به‌طور موردی از وضعیتی تا وضعیت دیگر نیازمند ارائه پاسخی روشن و مشخص می‌باشد.

علاوه بر دو اصل فوق، «تناسب»^۳ نیز اصل مهمی است که به موجب آن، خسارات و صدمات اتفاقی ناشی از حمله نباید فراتر از مزیت نظامی قطعی و مستقیمی باشد که انتظار می‌رود از آن حمله به‌دست آید. طبق ماده ۵۱ (۵) پروتکل اول الحاقی به کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو، حملاتی که انتظار می‌رود در نتیجه

^۱Principle of Military Necessity

^۲Ryan Vogel

^۳Principle of Proportionality

آن، خسارت وارده به افراد یا اموال غیرنظامی یا ترکیبی از آنها بیش از مزیت نظامی قطعی و مستقیم مورد انتظار از حمله باشد، ممنوع است.

باید توجه داشت که منظور از رعایت اصل تناسب، انجام اقدامات احتیاطی در انتخاب ابزارها و روش‌های جنگی نیست و در کلیت امر، تفاوتی ندارد که چه سلاح یا ابزاری به کار گرفته می‌شود؛ این اصل ناظر بر اجزای خاص حمله و بیانگر لزوم تناسب میان حمله و آثار آن است و اینکه خسارات وارد شده باید متناسب باشد. حملات هواپیماهای بدون سرنشین ممکن است اصل تناسب را نقض کنند؛ بدین معنا که تلفات و خسارات ناشی از حمله با منافع و مزیت نظامی‌ای که طرف مخاصمه انتظار آن را داشته، متناسب نباشد و از آن فراتر رود، به گونه‌ای چنین حمله‌ای، کشته شدن بدون دلیل غیرنظامیان را به دنبال داشته باشد (خرمی، ۱۳۹۶، ص. ۱۷۳؛ تقی‌زاده و هداوندی، ۱۳۹۱، ص. ۸۴-۸۵).

با توجه مطالب فوق، به نظر می‌رسد که حتی اگر اقدام نظامی آمریکا علیه افغانستان در سال ۲۰۰۱ را به‌عنوان یک مخاصمه مسلحانه در نظر گرفته و آن را مشمول حقوق بین‌الملل بشردوستانه بدانیم، باز می‌توان گفت که موارد و مصادیق متعدد نقض جدی حقوق افراد غیرنظامی در اثر حمله هواپیماهای بدون سرنشین می‌تواند به‌تنهایی نشانگر نقض مقررات حقوق بین‌الملل بشردوستانه، به‌ویژه اصول بنیادین آن باشد (خرمی، ۱۳۹۶، ص. ۱۷۳؛ تقی‌زاده و هداوندی، ۱۳۹۱، ص. ۸۴-۸۵).

اصل چهارمی که می‌توان بدان اشاره نمود، اصل «احتیاط در حمله» است که بر پایه آن، طرفین مخاصمه، ملزم‌اند که به‌منظور حمایت از غیرنظامیان، اقدامات احتیاطی لازم را در برنامه‌ریزی‌ها و اجرای حملات خود مدنظر قرار دهند و با مراقبت مداوم نسبت به نحوه رفتار در عملیات نظامی، از کشتار یا ایراد صدمه به جمعیت غیرنظامی و خسارت زدن به اموال و اهداف غیرنظامی جلوگیری شود یا این موارد به حداقل برسد (طلایی و زرنگار، ۱۳۹۶، ص. ۵۸). به زبان ساده‌تر، رعایت این اصل مستلزم است در مواردی که شرایط اجازه می‌دهد، طرفین در خصوص حمله برنامه‌ریزی شده‌ای که می‌تواند به غیرنظامیان آسیب رساند، به این

قشر اطلاع و اخطار قبلی دهند. نظر به این مطالب، آشکار می‌شود که در استفاده از هواپیماهای بدون سرنشین، امکان رعایت کامل و دقیق این اصل وجود ندارد؛ چراکه حملات این جنگ‌افزارها غالباً کورکورانه، غیرمنتظره و غافل‌گیرانه بوده و از این منظر، خواه ناخواه اهداف و جمعیت غیرنظامی را قربانی می‌کنند. عملکرد آمریکا در استفاده از این هواپیماها و آمار بالای کشتار و ایراد صدمه به جمعیت غیرنظامی و میزان بالای تخریب و خسارات وارده به اهداف و اموال غیرنظامی در کشورهای افغانستان، پاکستان و یمن، نشانگر این است که اقدامات این کشور برخلاف اصل احتیاط بوده و نقض حقوق بین‌الملل بشردوستانه محسوب می‌شود. «اصل انسانیت» نیز یکی دیگر از اصول بنیادین حقوق بین‌الملل بشردوستانه است که بر اساس آن، وارد آوردن درد و رنج، آسیب یا تخریب در جایی که واقعاً برای تحقق اهداف نظامی مشروع ضرورت ندارد، ممنوع است. اصل انسانیت را شاید بتوان به‌عنوان سنگ بنای دیگر اصول حقوق بین‌الملل بشردوستانه دانست؛ اصلی که به موجب آن، طرفین مخاصمه باید اقدامات احتیاطی را به‌هنگام حمله‌ای که باعث به‌وجود آمدن آسیب بیش از حد یا رنج غیر ضروری می‌شود، حتی هنگامی که اصول تفکیک، ضرورت و تناسب رعایت می‌شوند، اتخاذ کنند (Sterio, 2012, p. 210). این اصل را هواپیماهای بدون سرنشین نیز باید رعایت کنند تا از کشتن یک رزمنده به‌هنگامی که احتمال دستگیر کردن یا از پا درآوردن او وجود دارد یا اینکه در زمانی که خود رزمنده خواستار تسلیم شدن باشد، جلوگیری شود (Public Interest Lawyers, 2013, p. 19). هنگامی که نیروهای نظامی در خاک کشورهای هدف می‌باشند، برای اینکه این اصل به نحو شایسته‌ای رعایت شود، حملات این هواپیماها باید بسیار کاهش یابد.

نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه بیان شد، باید گفت که قتل هدفمند با هواپیماهای بدون سرنشین، تنها در جریان مخاصمات مسلحانه و منطقه جنگی مجاز محسوب می‌شود. با فرض اینکه

درگیری میان آمریکا با نیروهای القاعده و دیگر گروه‌های تروریستی را یک مخاصمه مسلحانه بین‌المللی بدانیم، آنگاه این نیروها به‌عنوان مبارزان قانونی محسوب شده و هدف قرار دادن آنها، البته با رعایت مقررات حقوق در جنگ امکان‌پذیر است. در فرض عدم وجود مخاصمه مسلحانه نیز قواعد حقوق بین‌الملل بشر به‌ویژه قاعدهٔ آمره حق حیات، مانع بزرگی در راه مشروع دانستن قتل هدفمند با هواپیماهای بدون سرنشین محسوب می‌شود و به‌نظر می‌رسد بهره‌گیری از آنها تنها در مواردی که هدف، محافظت و حمایت فوری از زندگی انسانها و رفع تهدید علیه امنیت دولت باشد، امکان‌پذیر است. از این رو با توجه به شواهد موجود، آمریکا در استفاده از این هواپیماها، حق حیات به‌عنوان یک قاعدهٔ آمرهٔ حقوق بین‌الملل را نادیده گرفته و از این منظر، عملکردی برخلاف حقوق بین‌الملل بشر داشته است.

آمار موجود در خصوص تعداد کسانی که در اثر حملات موشکی هواپیماهای بدون سرنشین جان خود را از دست داده‌اند، حکایت از آن دارد که اقدامات آمریکا در بسیاری از موارد استفاده از هواپیماهای بدون سرنشین نقض قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه به‌ویژه اصول تفکیک، ضرورت نظامی، تناسب، احتیاط و انسانیت را به دنبال داشته است. این کشور از نظر قانونی نمی‌تواند در مناطقی که مخاصمه مسلحانه در آن در جریان نیست از هواپیماهای بدون سرنشین استفاده کند. مجاز شمردن قتل غیرنظامیان خارج از میدان‌های جنگ و بدون محاکمه در دادگاه، امری خلاف مقررات بوده و باید ممنوع شود؛ زیرا حملات این هواپیماها به منزله قتل‌های خود سرانه و غیرقانونی محسوب می‌شود. به‌ویژه آنکه محدودیت سلب خود سرانه حیات به‌عنوان یک قاعدهٔ حقوق بین‌الملل، اعمال نیروی مرگبار از سوی یک دولت را تحت قاعده در می‌آورد. در واقع حقوق بین‌الملل بشردوستانه تو سل حقوقی به نیروی مرگبار را بسیار محدود نموده است و موشک‌ها و بمب‌هایی که با این هواپیماها حمل می‌شوند را از ابزارهای قابل قبول برای اجرای قانون نمی‌داند. همچنین از منظر حقوق بر جنگ نیز عملکرد آمریکا در استفاده از این هواپیماها فاقد مشروعیت می‌باشد و به‌عنوان عملی متخلفانه، مسئولیت بین‌المللی دولت آمریکا را در پی دارد. نظر به اینکه هواپیماهای بدون سرنشین به‌عنوان یک سلاح نظامی تنها

می‌توانند از نظر قانونی در مناطق جنگی به کار روند؛ لذا ادعای آمریکا مبنی بر مشروعیت عملکرد خود در قالب دفاع مشروع، قابل پذیرش نیست.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- آهني آمينه، محمد و ظريف، محمدجواد (۱۳۹۱). قتل هدفمند، مباني متعارض در حقوق بين الملل (با تأكيد بر عمليات قتل هدفمند ايالات متحده آمريكا). پژوهش هاي حقوق تطبيقي، ۱۶(۴)، ۳۰-۱.
- آجيلي، هادي، سجادي، سيد محسن و كرمي، منيره (۱۳۹۸). بررسي جاگه پيپاد در حقوق بين الملل. مطالعات روابط بين الملل، ۱۲(۴۵)، ۹-۴۲.
- تقي زاده، زكيه و هداوندي، فاطمه (۱۳۹۱). كاوشي در مشروعيت استفاده از هواپيماهاي بدون سرنشين در حقوق بين الملل. مطالعات بين المللي، ۹(۳)، ۶۳-۹۴.
- خرمي، مصطفي (۱۳۹۶). به كارگيري هواپيماهاي بدون سرنشين از منظر حقوق بين الملل. سياست خارجي، ۳۱(۱)، ۱۵۷-۱۸۶.
- طلائي، فرهاد و زرنگار، احسان (۱۳۹۶). پويابي قواعد حقوق بين الملل و امكان سنجي استفاده از هواپيماهاي بدون سرنشين. مجلس و راهبرد، ۲۴(۹۱)، ۳۵-۶۶.
- لساني، سيد حسام الدين و منفرد، مهوش (۱۳۹۶). تأملي بر مشروعيت كاربرد هواپيماهاي بدون سرنشين در مخاصمات مسلحانه از منظر حقوق بين الملل بشردو ستانه. مطالعات حقوق عمومي، ۴۷(۱)، ۲۴۳-۲۶۴.
- Bekker, P. H. (1997). Legality of the threat or use of nuclear weapons. *AM. J. Int'l l.* 91, 126.
- Ben-Naftali, O & ,Shany, Y. (2003). Living in denial: the application of human rights in the Occupied Territories. *Isr. L. Rev.*, 37, 17.
- Boisson de Chazournes, L & ,Gadkowski, A. (2016). Military and Paramilitary Activities in and Against Nicaragua (Nicaragua v United States of America), Merits, Judgment,(1986) ICJ Rep 14. *Judicial Decisions on the Law of International Organizations*.
- Boyle, M. J. (2013). The costs and consequences of drone warfare. *International Affairs*, 89(1), 1-29.
- Blank, L. R. & Farley, B. R. (2011). Characterizing US Operations in Pakistan: Is the United States Engaged in an Armed Conflict?. *Fordham*

- International Law Journal*, 34(2), 149-189.
- Breau, S. & Aronsson, M. & Joyce, R. (2011). Discussion Paper 2: Drone Attacks, International Law and the Recording Civilian Casualties of Armed Conflict. *Oxford Research Group*, 1-31.
- Banka, A. & Quinn, A. (2018). Killing Norms Softly: US Targeted Killing, Quasi-secrecy and the Assassination Ban. *Security Studies*, 27(4), 665-703.
- Blakeley, R. (2018). Drones, state terrorism and international law. *Critical Studies on Terrorism*, 11(2), 321-341.
- De Groof, M. (2016). Death from the Sky: International Legal and Practical Issues on the Use of Armed Drones. In: *Drones and Unmanned Aerial Systems*, Završnik, A (Ed.), New York: Springer, 131-156.
- Greenwood, C. (2003). War, Terrorism and International Law. *Oxford Journals Law Current Legal Problems*, 56(1), 505-530.
- Heyns, C. (2010). Human Rights Council, Fourteenth session, Report of the Special Rapporteur on extrajudicial, summary or arbitrary executions. , UN Doc. A/HRC/14/24/Add.6.
- Heyns, C. (2013). Special Rapporteur on extrajudicial, summary or arbitrary executions. *New Delhi*, 30.
- Holder, E. (2010). Attorney General, U.S. Dep't of Just. *Speech at Northwestern University School of Law*, from: [http://www.justice.gov/ iso/ opa/ ag/speeches/2012/ag-speech- 1203051.html](http://www.justice.gov/iso/opa/ag/speeches/2012/ag-speech-1203051.html). (7 October 2020).
- International Law Association (2008). Initial Report of the Use of Force Committee, The Meaning of Armed Conflict in International Law (Rio de Janeiro), from: www.ila-hq.org/download.../0C19D883-3312-4731-92C4A18A551475. (11 October 2020).
- International Criminal Tribunal for the former Yugoslavia (ICTY) (1995). *Prosecutor v. Tadić*. Case No. IT-94-1-AR72, Appeals Chamber, Decision on the Defense Motion for Interlocutory Appeal on Jurisdiction. "Tadić Interlocutory Appeal Decision", Available at: <http://www.icty.org/x/cases/tadic/acdec/en/51002.html>. (2 October 1995).
- Kramer, C. (2011). The Legality of Targeted Drone Attacks as U.S. Policy. *Santa Clara Journal of International Law*, 9(2), 375-398.
- Keller, H & Forowicz, M. (2008). A Tightrope Walk between Legality and

- Legitimacy: An Analysis of the Israeli Supreme Court's Judgment on Targeted Killing. *Leiden Journal of International Law*, 21(1), 185-221.
- Koh, H. H. (2010). The Obama Administration and International Law. *Annual Meeting of the American Society of International Law, Washington D.C.*, U.S. Department of State, from: <http://www.state.gov/s/l/releases/remarks/139119.html>. (15 May 2020).
- Melzer, N. (2009). Interpretive Guidance on the Notion of Direct Participation Hostilities, Under International Humanitarian Law. Geneva: International Committee of the Red Cross.
- Mayer, J. (2009). The Predator War: What Are the Risks of the C.I.A.'s Covert Drone Program?. *The New Yorker*, from: http://www.newyorker.com/reporting/2009/10/26/091026fa_fact_mayer. (10 May 2020).
- O'Connell, M. E. (2002). Lawful Self-Defense to Terrorism. *University of Pittsburgh Law Review*, 63, 889-908.
- O'Connell, M. E. (a). (2010). International Law and the Use of Drones. *Summary of the International Law Discussion Group meeting held at Chatham House on Thursday*. from: [www.chathamhouse.org/sites/.../International %20Law/il211010drones](http://www.chathamhouse.org/sites/.../International%20Law/il211010drones). (10 September 2020).
- O'Connell, M. E. (b). (2010). Lawful Use of Combat Drones. *Congress of the United States House of Representatives Subcommittee on National Security and Foreign Affairs*, available at: https://www.fas.org/irp/congress/2010_hr/042810oconnell.pdf.
- O'Connell, M. E. (2011). Remarks, the Resort to Drones under International Law. *Denver Journal of International Law & Policy*, 39(4), 585-609.
- Public Interest Lawyer (2013). The Legality of the UKs of Armed Unmanned Aerial Vehicles (Drones), from: http://www.publicinterestlawyers.co.uk/go_files/files/ME11APC380F3.pdf. (9 October 2020).
- Rigterink, A. S. (2021). The Wane of Command: Evidence on Drone Strikes and Control within Terrorist Organizations. *American Political Science Review*, 115(1), 31-50.
- Rodgers, S. (2012). Drones by country: who has all the UAVs?. *The Guardian*, from: <http://www.guardian.co.uk/news/datablog/2012/aug/03/drone-stocks-by-country>. (23 September 2020).
- Sterio, M. (2012). The United States' Use of Drones in the War on Terror: The (IL) legality of Targeted Killings under International Law. *Case Western*

- Reserve Journal of International Law*, 45(1), 197-214.
- Solis, G. (2007). Targeted Killing and the Law of Armed Conflict. *Naval War College Review*, 60(2), 127-146.
- Schmitt, M. N. (2011). Drones Attracts under the Jus ad Bellum and Jus in Bello: Clearing the Fig of the Law. *Yearbook of International Humanitarian Law*, Forthcoming, 1-4.
- Schweiger, E. (2019). 'Targeted killing' and the lack of acquiescence. *Leiden Journal of International Law*, 32(4), 741-757.
- The United Nations human rights on extrajudicial, summary or arbitrary executions, Special Rapporteur. (2011), Retrieved: <http://www.un.org/apps/news/story.asp?NewsID=40136&Cr=heyns&Cr1=#.Utg9RIWhXIU>. (October 9 2020).
- Vogel, R. J. (2010). Drone Warfare and the Law of Armed Conflict, *Denver Journal of International Law and Policy*, 39(1), 101-138.
- Wuschka, S. (2011). The Use of Combat Drones in Current Conflicts-A Legal Issue or a Political Problem?. *Goettingen Journal of International Law*, 3, 892-905.

